

یادداشت

فرصت‌سوزی تاریخی صنعت برق

مهدی عرب‌صادق، کارشناس انرژی: این پرسش که چرا جامعه ایرانی همواره بحران‌ها را با هزینه‌ای چندبرابر توان خود پشت سر می‌گذارد، پرسشی تکراری اما بی‌پاسخ مانده است. صنعت برق در جنگ اخیر، تازه‌ترین مصداق این قاعده نانوشته بود؛ قاعده‌ای که در آن، هر تهدید بیرونی، نقاب از روی کاستی‌های درونی برمی‌دارد و واقعیت «شکستگی زیرساخت‌ها» را بی‌پرده به رخ می‌کشد و پرسش‌هایی که پیش از آن هم مطرح بود، همچنان بی‌پاسخ باقی مانده‌اند. چرا با وجود ده‌ها سال تجربه مدیریت بحران در این سرزمین، باز هم نخستین ضربه جدی، صنعت برق را تا مرز فروپاشی پیش می‌برد؟ پاسخ را باید در «شیوه نگاه» به این صنعت جست‌وجو کرد؛ نگاهی که در آن، برق هرگز به‌عنوان یک «سرمایه‌توسعه‌ای» دیده نشد، بلکه همواره در چارچوب «ابزاری برای مدیریت روزمره افکار عمومی» تعریف شد. نتیجه این رویکرد ابزاری، امروز به شکل آماری تلخ بر سر در وزارت نیرو نقش بسته است: بیش از هفت هزار مگاوات ظرفیت تولیدی آسیب‌دیده، چهارهزار و ۵۰۰ مگاوات نیازمند تعمیرات اساسی و تنها دوهزار و ۵۰۰ مگاوات بازگشته به مدار. اما این ارقام، روایت اصلی نیستند؛ روایت اصلی، داستان «فرصت‌های از دست‌رفته» است؛ فرصت‌هایی که در سال‌های آرام، می‌توانست زیرساخت‌ها را تا حد قابل‌قبولی مقاوم کند، اما به‌جای آن، وقت و بودجه صرف پروژه‌های فریبنده و وعده‌های تکراری شد. هزینه تعمیر تجهیزات آسیب‌دیده، ۶۰ هزار میلیارد تومان برآورد شده است، اما رقم واقعی – که شامل توقف هزاران واحد تولیدی، اختلال در زنجیره تأمین کالاهای اساسی و فرار سرمایه‌گذاران خرد و کلان از بازار می‌شود- چندین برابر این است و تا سال‌ها بر سفره معیشت مردم سایه خواهد انداخت. نکته مهم‌تر اینکه شبکه برق کشور که روزگاری ظرفیت پاسخ‌گویی به بیش از ۷۰ هزار مگاواتی را داشت، در نتیجه حملات، چیزی حدود چهار هزار و ۲۰۰ مگاوات از توان عملیاتی خود را از دست داده است؛ یعنی خروج هم‌زمان چهار نیروگاه اتمی بوشهر از مدار. این یعنی یک کلان‌شهر ۱۰ میلیون نفری در گرم‌ترین روزهای سال، بدون پوشش مطمئن انرژی مانده است. افزون بر این، بیش از دو هزار نقطه کلیدی از خطوط انتقال و پست‌های فوق‌توزیع، هدف اصابت قرار گرفته و هزاران ترانسفورماتور و تجهیزات حیاتی، یا از بین رفته یا به‌شدت آسیب دیده‌اند. برآورد اولیه از هزینه بازسازی کل زیرساخت‌های انرژی کشور، ۷۰ میلیارد دلار است؛ رقمی که اگر به‌جای «پس از بحران»، در «پیش از بحران» هزینه می‌شد، نه‌تنها از بروز این فاجعه جلوگیری می‌کرد، بلکه صنعت برق را به یکی از مزیت‌های رقابتی کشور تبدیل می‌کرد. شاید تلخ‌ترین بخش این ماجرا، این واقعیت باشد که بخش قابل توجهی از این آسیب‌پذیری، نه در ناکارآمدی نیروگاه‌ها یا کمبود تکنولوژی، بلکه در «ساختار بسته تصمیم‌گیری» ریشه دارد؛ ساختاری که در آن، داده‌های واقعی از وضعیت شبکه، در انحصار حلقه‌های محدودی باقی می‌ماند و به‌جای شفافیت، با «اطلاعات محرمانه‌سازی‌شده»، تصمیمات کلان غیرکارشناسی اتخاذ می‌شود. نتیجه این انحصار اطلاعاتی، امروز به شکل ناترازی بیش از ۲۲ هزار و ۳۰۰ مگاواتی در پیک مصرف خودنمایی می‌کند؛ ناترازی‌ای که محصول یک دهه «کوتاه‌مدت‌بینی انتخاباتی» و «نگاه سلیقه‌ای» به قیمت‌گذاری انرژی است.

یادداشت کامل را در سایت شرق بخوانید

محمد عدمی: در ۱۹ جولای ۲۰۲۶، دونالد ترامپ در شبکه اجتماعی «تروث‌شوشال» پیامی منتشر کرد که در آن از جمهوری‌خواهان کنگره خواست ایران را به لایحه تحریم روسیه بیفزایند. ترامپ این اقدام را تحقق خواسته لیندسی گراهام، سناتور جمهوری‌خواه، توصیف کرد که هشت روز پیش از آن، در ۱۱ جولای، درگذشته بود. ترامپ نوشته بود: «جمهوری‌خواهان باید ایران را به لایحه تحریم‌های روسیه اضافه کنند. این همان کاری بود که لیندسی گراهام می‌خواست انجام دهد و قرار بود عملی شود». انتشار این پیام در بستر زمانی و رویدادی خاصی قرار دارد که آن را از یک اظهارنظر سیاسی ساده فراتر می‌برد. برای درک جایگاه این پیام، باید آن را در کنار دو رویداد دیگر قرار داد: حمله موشکی آمریکا به پل ریلی آق‌تکه‌خان در استان گلستان در ۹ جولای و پیشبرد پروژه کریدور زنگرور (TRIPP) در قفقاز جنوبی. این سه رویداد، سه ضلع یک مثلث را تشکیل می‌دهند که در مرکز آن، هدف کاهش نفوذ روسیه و چین و حذف تدریجی ایران از معادلات ترانزیتی منطقه قرار دارد.

لایحه گراهام و گسترش دامنه آن

لایحه موسوم به «قانون تحریر روسیه ۲۰۲۵» که توسط لیندسی گراهام و ریچارد بلومنتال، سناتور دموکرات، تهیه شده بود، در نسخه اولیه خریداران عمده انرژی روسیه از جمله چین، هند، برزیل و ترکیه را هدف قرار می‌داد. این لایحه به دولت آمریکا اجازه می‌دهد تعرفه‌ها و تحریم‌های ثانویه را علیه کشورهایی که نفت، گاز و اورانیوم روسیه را خریداری می‌کنند، اعمال کند. درخواست ترامپ برای افزودن ایران به این لایحه، دامنه آن را از یک ابزار فشار علیه مسکو به اهرمی برای اعمال هم‌زمان فشار بر تهران گسترش می‌دهد. این اقدام در شرایطی مطرح می‌شود که آتش‌بس میان ایران و آمریکا فروپاشیده و تنش‌های نظامی دو طرف از سر گرفته شده است. افزودن ایران به این لایحه به معنای همسان‌سازی رفتاری با دو دشمن اصلی واشینگتن و بستن روزه‌های تعامل اقتصادی با تهران است؛ رویکردی که می‌توان آن را ادامه راهبرد فشار حداکثری با قالبی جدید تعبیر کرد.

عملیات حمله به پل آق‌تکه‌خان

۱۰ روز پیش از انتشار پیام ترامپ، در ۹ جولای ۲۰۲۶، آمریکا با موشک کروز به پل ریلی آق‌تکه‌خان در استان گلستان حمله کرد. این پل که روی رودخانه گرگان‌رود قرار دارد، بخشی از خط راه‌آهن گرگان-اینچ‌برون است و ایران را از طریق مرز ریلی به ترکمنستان و شبکه ریلی آسیای میانه متصل می‌کند.



این مسیر، بخشی از کریدور ریلی «چین-ترکمنستان-ایران» محسوب می‌شود که روسیه از نوامبر ۲۰۲۵ برای حمل کالا استفاده می‌کرد و پس از بسته‌شدن تنگه هرمز، اهمیت آن افزایش یافته بود. هدف از این حمله، مختل‌کردن استفاده ایران و روسیه از کریدورهای زمینی و افزایش ریسک‌های عملیاتی برای شرکای آنها عنوان شده است. این حمله، نخستین اقدام نظامی گزارش‌شده آمریکا علیه زیرساخت‌های حمل‌ونقل ایران از زمان برقراری آتش‌بس در آوریل ۲۰۲۶ محسوب می‌شود. واشینگتن با هدف قراردادن این پل، به تهران و مسکو پیام داد که کریدورهای ترانزیتی موجود در تیررس قرار دارند.

کریدور زنگرور یا مسیر ترامپ

در همان بازه زمانی، پروژه «مسیر ترامپ برای صلح و شکوفایی» (TRIPP) یا همان کریدور زنگزور، در حال شکل‌گیری است. این کریدور به طول حدود ۴۳ کیلومتر، از خاک ارمنستان عبور کرده و جمهوری آذربایجان را به نخجوان و از آنجا به ترکیه متصل می‌کند. این مسیر، بخشی از «کریدور میانی» (Middle Corridor) طراحی شده که شرق آسیا را به اروپا از طریق آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه، بدون عبور از خاک ایران و روسیه، به هم متصل می‌کند. نکته کلیدی، نقش محوری آمریکا در توسعه و مدیریت این کریدور است. براساس

«شرق» از پیام ویژه رئیس‌جمهوری آمریکا و تحرکات علیه محورهای ترانزیتی در شمال کشور رمزگشایی می‌کند

تلگراف گراهام برای ایران

نقطه اتصال به اقتصاد ایران در پساتوافق

این سه‌گانه، فقط یک هشدار به خارج نیست؛ بلکه پیامی برای داخل نیز محسوب می‌شود. تحقق و گسترش توافق احتمالی میان ایران و آمریکا، اگرچه فرصت‌هایی برای رشد ایجاد می‌کند، اما بدون استراتژی صنعتی کارآمد، می‌تواند به تهدید تبدیل شود. دوران پساتوافق، به معنای بازشدن دریچه‌ای از فرصت‌ها همراه با خطرات احتمالی است. بنگاه‌های اقتصادی داخلی که توان رقابت با رقبای خارجی را ندارند، با چالش‌هایی جدید مواجه خواهند شد. ورود تکنولوژی‌های جدید و فعال‌ترشدن نیروهای متخصص، اگرچه به رقابت‌پذیری کمک می‌کند، اما بنگاه‌های ناکارآمد و انحصارگر که توان ارائه محصولات باکیفیت به داخل کشور را ندارند، در بازارهای بین‌المللی شانس نمی‌خواهند داشت. همچنین، بخشی از نیروی کار غیرمتخصص که بهره‌وری پایینی دارند، با ورود استانداردهای جهانی، توان پیشرفت شغلی را از دست خواهند داد. در چنین شرایطی، تلگراف گراهام و سه‌گانه تحریم، تخریب و جایگزینی، از یک سو و فقدان استراتژی صنعتی در داخل، از سوی دیگر، دو روی یک سکه هستند. آمریکا با طراحی کریدور جایگزین و اعمال تحریم‌های جدید، به دنبال حذف ایران از معادلات ترانزیتی و اقتصادی منطقه است. اگر ایران در داخل فاقد برنامه‌ای منسجم برای افزایش بهره‌وری، ارتقای کیفیت محصولات و توانمندسازی نیروی کار باشد، نه‌تنها در رقابت جهانی بازنده خواهد بود، بلکه به میدانی برای فعالیت غول‌های اقتصادی جهانی هم تبدیل خواهد شد. «تلگراف گراهام» چیزی فراتر از یک پیام در شبکه اجتماعی بود. این پیام، نقشه راهی بود که ترامپ با آن، استراتژی خود را برای تضعیف هم‌زمان ایران و روسیه ترسیم کرد؛ استراتژی که در آن ابزارهای اقتصادی تشدید تحریم همراه با حمله نظامی به زیرساخت و ژئوپلیتیکی با ایجاد کریدور جایگزین در هم تنیده شده‌اند. این تلگراف، بیش از آنکه یک هشدار به تهران باشد، نشانه‌ای برای تصمیم‌سازان داخلی است. اقتصاد ایران در آستانه دوران پساتوافق، نیازمند استراتژی صنعتی کارآمدی است که بنگاه‌های داخلی را برای رقابت با رقبای خارجی آماده کرده و بتواند در برابر فشارهای خارجی –اعم از تحریم، تخریب زیرساخت یا تغییر مسیرهای ترانزیتی- ایستادگی کند. در غیر این صورت، تلگراف گراهام تنها آغاز یک بازی بزرگ‌تر خواهد بود که در آن، ایران نه به‌عنوان یک بازیگر، بلکه به‌عنوان میدان رقابت انتخاب خواهد شد.

ریموند ویل

RAYMOND WEIL

GENEVE



SARMAN Co.

شرکت سرمان

۰۲۱ ۲۲ ۶۱ ۳۷ ۵۲